

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۴ به تاریخ ۹۹/۱۱/۲۰

رضای الهی و تبیین نظام رضوان در طبقات ولایت - اهمیت قرآن برای هدایت و عدم کفایت آن در مقام احتجاج

### اثبات حجت الهی برای رسیدن به رضا و سخط الهی

بحث در صحیحہ منصور بن حازم بود که بحث محاجه با عامه برای اثبات ولایت امیرالمومنین است و این مناظره را منصور بن حازم برای امام نقل می کند و امام هم تایید کرده اند. در این روایت در قسمت دوم که اصل استدلال روایت است فرموده: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا»<sup>۱</sup> وقتی کسی فهمید که ربی دارد، شایسته است بداند او رضا و سخطی هم دارد.

اما برای شناخت این رضا و سخط هم راهی جز وحی نخواهد بود. «وَأَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ» عده ای وحی دارند ولی رسول نیستند که مأمور به ابلاغ به بقیه باشند. اینها راه بندگی را از طریق وحی دریافت می کنند. اما کسی که وحی به او نمی شود باید بدنبال رسول باشد که هم وحی دارند و هم مبعوث به سمت مردم می شوند. خلاصه اینکه بجز وحی، راهی برای شناخت رضا و سخط الهی نیست.<sup>۲</sup> پس حجت بین ما و خدای متعال چیزی جز رسولی که وحی را بدست دارد نیست.

### بیان مرحوم مجلسی در تبیین مقدمه استدلال

در جلسه قبل اشاره ای به بیان مرحوم مجلسی در این قسمت روایت شد. لکن جا دارد دقیق تر بیان ایشان را بررسی کنیم. ایشان ذیل این عبارت فرموده: «قوله فقد ينبغي لأن يعرف أن لذلك الرب رضا و سخطا أي ينبغي له أن يعرفه بصفات كماله و تنزهه عن النقائص، و منها حكمته و علمه و قدرته و إرادته للخير، و كراهته للشر و القبيح، و أنه لا يخل بالحسن، و لا يأتي بالقبيح، فلا يخل باللفظ إلى عباده، و إنما يتم بالأمر بالحسن و النهي عن القبيح الموجبين للرضا

<sup>۱</sup> - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۹

<sup>۲</sup> - استاد می فرمودند وحی در ادبیات دینی معنای عامی دارد ولی در این روایت مقصود وحی ایست که در پرتو آن راه بندگی و رضا و سخط روشن شود. لذا آنچه در قرآن در مورد وحی خدا به زبور عسل یا حتی مادر حضرت موسی بیان شده است، از این بحث خارج است.

بالطاعة، و السخط على المعصية، و إنما يعرف أمره و نهيه و إرادته و كراهته بالوحي، أو بإرسال الرسول، فمن لم يأت به الوحي فعليه طلب الرسول، فإذا طلب اطلع عليه بالآيات و الحجج الدالة على رسالته»<sup>۲</sup>

فرمودند اگر کسی فهمید که ربی دارد، شایسته است که بداند او دارای صفات کمال و تنزه از بدی و نقائص است. او علم و حکمت و قدرت دارد و اراده بر خیر و تنزه از شر و قبیح دارد؛ اخلاص به خیر نمی کند و قبیح مرتکب نمی شود. لذا لطف به عباد خود می ورزد و به خوبی ها امر کرده و از بدی ها نهی می کند. که اینها بستر رضا و سخط او هستند.

یعنی نکته در این است که او دارای اسماء و صفات کمال است و این سبب لطف به عباد می شود که همان مقام امر و نهی نسبت به خوبی ها و بدی هاست. با این امر و نهی است که طاعت و معصیت شکل می گیرد که همین موجب رضا و سخط خواهد بود. در واقع ایشان متعلق رضا و سخط را به طاعت و عصیان معنا کرده اند و فرمودند برای تحقق آن، نیاز به امر و نهی الهی هست و ریشه این امر و نهی هم لطف خداوند به عباد است که می خواهد آنها در مسیر خیر قرار دهد. بنظر می رسد این روایت نیاز به این توضیحات ندارد و نیازی هم نیست که برای تبیین رضا و سخط الهی بحث امر و نهی مطرح شود. خدای متعال رضا و سخطی دارد ولو در مواردی طریق ایصال این رضا و سخط هم امر و نهی است. اینکه در تبیین این عبارت بگوییم: از طریق اسماء الحسنی، لطف الهی ثابت شود و بعد امر و نهی را ثابت کنیم که با آن بستر رضا و سخط فراهم شود، خروج از دلالت این روایت است. او ربی است که دارای رضا و سخط است و این رضا و سخط اوست که من را تحت تاثیر خود قرار می دهد؛ اگر در مسیر رضای او باشم، به رضوان و نعمت ها می رسم و اگر در مسیر سخط بروم، در دنیا و آخرت گرفتار می شوم. این حد وسط این استدلال است. لذا ثابت می شود، باید دنبال معرفت به این رضا و سخط باید برویم، و این راهی بجز وحی ندارد.<sup>۴</sup>

### تبیین حقیقت رضای خداوند در نسبت با حجت الهی

اما بحث بعدی این بود که برای رسیدن به حقیقت رضوان، یک دلالت عرفیه صرفاً نیست، بلکه حجت الهی واقعاً راه رضوان را برای امت باز می کند و آنها را در مسیر رضوان می برد. رسول مسیری را می رود که در آن جنگ بدر و احد خواهد داشت و همراهی و معیت با حضرت در این مسیر است که رضوان الهی را فراهم می کند. آیات بیعت رضوان در

<sup>۲</sup> - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص: ۲۶۳

<sup>۴</sup> - اینکه رضا و سخط الهی به چیزی تعلق می گیرد، حرف قابل دقتی است و آیا رضا و سخط بدون امر و نهی الهی واقع می شود یا خیر، بحث هایی است که در جای خود قابل دقت است. لکن در این روایت همین مقدار بیان شده است که عقل حکم می کند که نمی شود بی توجه به رضا و سخط الهی حرکت کرد، همین کافی برای استدلال است.

سوره مبارکه فتح همین مسئله را توضیح می داد که مسیری را مومنین با رسول می روند و به بیعتی می رسند که رضای الهی در آن است و سبب فتوحات معنوی و مغنم برای آنها می شود.<sup>۵</sup>

بلکه مقامات رضا، درجات وجودی خود امام معصوم است و مومنین در درجات ایمانی امام سیر می کنند و رضای الهی را بدست می آورند. حقیقت رضای الهی در وجود حضرات تنزل می کند و آنها ما را در درجات ولایت خودشان سیر می دهند. در طرف مقابل هم درجات سخط الهی همان اولیاء طاغوت است و جریان کفر در این درجات فرو می روند. اولیاء طاغوت حقیقت کفر و متعلق سخط الهی هستند و جریان کفر را در درجات کفر وجود خود سیر می دهند. درجات اراده ظلمانی اولیاء طاغوت است که درجات جهنم است و جریان کفر در این مسیر درجه بندی می شوند.

آیه مهمی که در این بحث اشاره شد، آیات جنگ احد در سوره مبارکه آل عمران است که عده ای در همان صحنه ها به درجه رضوان الهی می رسند و عده ای به محیط سخط می افتند. فرموده: «أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ \* هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ»<sup>۶</sup> فرموده عده ای تابع مسیر رضوان الهی بودند و عده ای هم مسیر سخط الهی را رفته اند و ماوی و پناهگاه آنها جهنم خواهد بود؛ آیا ایندو دسته یکی هستند؟! بعد فرموده است کسانیکه در مسیر رضوان الهی هستند، خودشان درجات عندالله می شوند؛ خودشان درجاتی هستند که می توانید با آن سیر کنید. کانه بیان می کند که خود اینها بدنبال رضوان الهی بودند و وجود خود آنها برای شما مسیر حرکت به سمت رضوان می شود.

در موثقه عمارساباطی در کافی نقل شده است: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ الَّذِينَ أَتَّبَعُوا رِضْوَانُ اللَّهِ هُمُ الْأَيِّمَةُ وَهُمْ وَاللَّهِ يَا عَمَارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَبَوْلَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى»<sup>۷</sup> کسیکه در مسیر رضوان الهی بوده است امام است. همه وجود امام رضای الهی است و لحظه ای از آن خارج نشده است. بعد فرموده خود آنها درجات برای مومنین می شوند. هر مومنی به میزانی که به ولایت امام متولی باشد، از رضوان الهی بهره مند می شود.

<sup>۵</sup> - سوره مبارکه فتح آیه ۱۸

<sup>۶</sup> - سوره مبارکه آل عمران آیات ۱۶۲ و ۱۶۳

<sup>۷</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۳۰

## بیان روایات دیگر در نسبت رضای الهی و حجت

در روایت دیگری که ذیل آیات سوره مبارکه محمد(ص) بیان شده، همین نکته اشاره شده است. در آیه شریفه فرمود: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»<sup>۸</sup> این آیات در مورد منافقین امت و صاحبان قلب های مریض است که در مورد آنچه که مورد رضوان الهی است، کراحت دارند.

در تفسیر قمی اینطور بیان کرده است که شاید متخذ از روایات باشد: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ يَعْنِي مُوَالَاةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ظَالِمِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ يَعْنِي الَّتِي عَمِلُوهَا مِنَ الْخَيْرِ»<sup>۹</sup> آنچه سبب سخط الهی است، ولایت اولیاء طاغوت است و همین است که سبب حبط اعمال انسان می شود که در روایات مکرری این نکته توضیح داده شده است.

در روایتی که در کتاب تاویل الآیات بیان شده است اینطور فرموده: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ قَالَ كَرِهُوا عَلِيًّا وَكَانَ عَلِيُّ رِضَا اللَّهِ وَرِضَا رَسُولِهِ أَمَرَ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ بَيْطُنِ نَخْلَةٍ وَ يَوْمَ التَّوْبَةِ نَزَلَتْ فِيهِ اثْنَتَانِ وَ عِشْرُونَ آيَةً فِي الْحِجَّةِ الَّتِي صَدَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ بِالْجُحْفَةِ وَ بِخُمٍّ»<sup>۱۰</sup> یعنی آنچه مورد رضای خدا بود و این منافقین امت به آن کراحت داشتند، وجود مقدس امیرالمومنین بوده است. واقعاً خود حضرت است که حقیقت رضوان الهی است. لذا رضای او برای ما رضای الهی است.

از ایندو روایت هم بدست می آید که دو بحث سخط و رضای الهی به دو دستگاه ولایت پیوند می خورد، و درجات رضای الهی با ولایت اولیاء حقه و درکات سخط الهی هم به اولیاء طاغوت در عالم واقع می شود. شریعت هم به یک معنا همین مسیر رضوان و دور شدن از سخط الهی است. لذا مکرر عرض کرده ایم که باطن این شریعت، ولایت حضرات معصومین است و باطن کفر و استکبار برای بقیه به ولایت طواغیت برگشت می کند.<sup>۱۱</sup>

<sup>۸</sup> - سوره مبارکه محمد آیه ۲۸

<sup>۹</sup> - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۰۹

<sup>۱۰</sup> - تاویل الآیات، ص: ۵۶۹

<sup>۱۱</sup> - اشاره به صحیح محمد بن منصور که فرموده: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۷۴

## شکل گیری نظام رضای الهی در نظام ولایت

نکته دیگری که به عنوان مکمل این بحث اشاره می کنیم، اینکه همانطور که در این روایات اشاره می شود که رضای ائمه در نسبت تولی ما رضای الهی حساب می شود و سیر در درجات رضوان خداوند برای ما، سیر در درجات رضای آنها می شود، همین نسبت در مورد خود حضرات ائمه معصومین در تبعیت از نبی مکرم اسلام هست. کما اینکه ظاهر آیه شریفه همین است که آنها از رضای خدا تبعیت کردند، و در واقع متولی به ولایت نبی اکرم بودند. یعنی راه رسیدن به رضای الهی برای آنها تبعیت از نبی اکرم است و مصداق رضوان الله برای آنها رضای حضرت است. برای ما هم در رتبه بعدی رضای خدا و رسول، در رضای امام است.

این نکته در سیر درجات قرب و ایمان و ارتباط ائمه با رسول و ارتباط شیعیان با امام، در روایات مکرری بیان شده است. در صحیححه و شاء فرموده: «أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَنَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَشِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا ثُمَّ قَالَ وَ الْحُجْزَةُ النَّورُ»<sup>۱۲</sup> این اخذ به حجة بیان تبعیت و تحت ولایت بودن است. امام است که در مقام تبعیت محض از رسول است و شیعیان ذیل امام به تبعیت رسول می رسند. در آیه شریفه فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»<sup>۱۳</sup> که مکرر در روایات کسانیکه در مقام تبعیت از حضرت هستند و در دعوت حضرت حاضر می شوند، به حضرات معصومین و در راس آنها به امیرالمومنین تطبیق شده است.<sup>۱۴</sup>

هر نبی و رسولی در واقع افق سیر در درجات رضوان آن امت می شود و اوصیاء آن رسول هم طریق سیر در همان مقیاس واقع می شوند. حقیقت رضوانی که در هر امتی نازل می شود به رسول آن امت داده می شود و اوصیاء هم طریق رسیدن به این رضوان و درجات آن خواهند بود. اصل رضوان هم به نبی مکرم اسلام داده شده است و حضرات به دنبال این حقیقت رضوان رفتند و برای ما هم درجات رضوان شده اند. رضای آنها برای ما رضای خدا و رسول خواهد بود.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۲</sup> - التوحید (للصدوق)، ص: ۱۶۶. شبیه این محتوی در روایات مکرری نقل شده است و مضمون آن استفاضه بلکه تواتر دارد. هرچند اینکه مقام امام با رسول خدا فرق دارد در بعض روایات در ساحت نوری آنها فرموده است که روح و نور آنها یکی است.

<sup>۱۳</sup> - سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۸

<sup>۱۴</sup> - در معتبره سلام بن مستنیر فرموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي حَبْدَةَ عَنْ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۲۵

<sup>۱۵</sup> - در صحیححه حمزه بن زبیر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأْسَفَنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَ يَرْضُونَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۴

اینکه در روایات، ائمه معصومین را وسیله نبی اکرم معرفی می کند به همین نکته اشاره دارد. در روایت فرمود: «حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَيْسَى الْكَزْبُرِيُّ الْبُصْرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الثَّعْلَبِيِّ عَنْ أَبِي تَمَامٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقَالَ أَنَا هُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ قَدْ صَدَّقَهُ اللَّهُ وَ أَعْطَاهُ الْوَسِيلَةَ فِي الْوَصِيَّةِ وَ لَا يُخْلَى أُمَّتُهُ مِنْ وَسِيلَتِهِ إِلَيْهِ وَ إِلَى اللَّهِ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۱۶</sup> حضرت فرمود کسی که علم الکتاب در نزد اوست من هستم و من آن وسیله ای هستم که شما را به خدا و رسول می رسانم.

البته اینکه از یک نظام سبقت و رضوان در درگاه الهی بحث کردیم سوال می شود آیا ممکن است بشکل نازله آن در مورد مومنین هم جاری شود که جایی رضای مومن برای بقیه طریق رضای الهی بشود یا خیر؟ این حرف بعیدی نیست لکن این رضای جزئی است. آن کسی که همه وجودش درجات رضوان باشد فقط رسول الله و ائمه هستند. اینکه در روایات مکرری بیان شده «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِعُضْبٍ فَاطِمَةَ»<sup>۱۷</sup> این مقام رضایت کلیه نسبت به رضای الهی است.

خلاصه اینکه در این روایت اگر فرموده است که راه رضای الهی با حجت الهی پیدا می شود و این حجت، رسول است با این عمق باید فهم شود، و روشن است که بعد از رسول هم باز هم ما مضطر به چنین راهی هستیم. اینکه خیال کنیم با کتاب الهی به تنهایی می توانیم راه رضوان الهی را برویم، این شدنی نیست. راه رضوان الهی، راه سابقین این مسیر است که خود آنها درجات برای رضوان بقیه خواهند شد. مسیر رضوان درجات وجودی رسول و وصی است و مسئله صرف آدرس نشان دادن عرفی برای رضوان نیست. اولیاء الهی با ولایت بزرگ خود، مسیر اجتماعی و تاریخی ما را تنظیم می کنند تا ما را در مسیر رضوان حرکت دهند. امام برای باز شدن درب های رضوان الهی، عاشورا برپا می کند.

### اهمیت قرآن در مسیر توحید و درجات ایمان

اما قسمت بعدی استدلال این است که منصور بن حازم سوال می کند که حجتی که شما را در مسیر رضوان حرکت می دهد، کیست؟ می گویند رسول خدا. سوال می کند بعد از رسول خدا کیست؟ می گویند قرآن. کانه بیان می کنند که قبول داریم باید با رسول حرکت می کردیم ولی بعد از او کتابی که برای ما گذاشته است برای سیر در مسیر رضوان الهی کافی است. این جواب محل بحث جدی در فضای معارف ماست. آیا قرآن حجت بین ما و خداست یا خیر.

<sup>۱۶</sup> - بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۱۶

<sup>۱۷</sup> - بطور مثال نگاه کنید عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص: ۴۶

به یک معنی روشن است که قرآن حتماً برای احتجاج ارسال شده است و تمام سیر ایمانی و نورانی انسان باید در پرتو قرآن باشد. در روایات مکرری بیان شده است که درجات انسان در روز قیامت به میزان تلقی حقیقت قرآن است. در موثقه حفص بن غیاث فرمود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ لِرَجُلٍ أَوْ تَحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَلِمَ قَالَ لِقِرَاءَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشَيْعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ اقْرَأْ وَارْقُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى»<sup>۱۸</sup> یعنی به میزان قرائت آیات، درجات و رفعت ایمانی در عوالم دیگر خواهد بود. روشن است که این قرائت هم با تعلم و تلقی حقیقت قرآن واقع می شود.

بطور مکرر در روایات داریم که قرآن در عوالم بعد حاضر می شود و شفاعت می کند. قرآن کتابی است که کتاب هدایت و شفاعت است. کتابی است که سبب سیر در درجات نور می شود. کتابی است که امر و نهی و مسیر ایمان را بیان می کند. کتابی است که به تعبیر خود قرآن فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱۹</sup> این کتاب ابتدا انسان را بیدار می کند و بعد سبب طهارت و از بین رفتن مرض ها و شروع حرکت و هدایت و بعد رسیدن به درجات رحمت و رضوان الهی خواهد بود.

باید توجه کرد که قرآن یک کتاب ملفوظ و یک آدرس عرفی نیست که خیال کنیم رسول برای ما یک نامه از جانب خدا آورده است. این قرآن یک حقیقتی دارد که برای سیر ایمانی باید در درجات قرآن انسان حرکت کند و به مقداری که حقیقت قرآن در وجود انسان قرار بگیرد، رشد ایمانی حاصل می شود. پس نه این رسول یک نامه رسان ساده است و نه این قرآن یک آدرس است. این هم توهین به رسول و هم به قرآن است.

لذا در معارف اهل بیت آنقدر در مورد جلالت و عظمت و مقام قرآن توضیح داده شده است که جای تردید نمی گذارد که هیچ کسی به اندازه مکتب اهل بیت به قرآن خدمت نکرده و از آن دفاع نکرده است. لذا معنای این روایت که قرآن به تنهایی نمی تواند حجت باشد، تنزل شأن قرآن نیست. اتفاقاً کسانی که شعار «حسبنا کتاب الله» دادند چیزی از قرآن باقی نگذاشتند و به تعبیر خود قرآن آن را مهجور کردند.

<sup>۱۸</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۶۰۶

<sup>۱۹</sup> - سوره مبارکه یونس آیه ۵۷

## کفایت قرآن برای احتجاج در مسیر رضوان

لکن سوال مهم در اینجا این است که اگر رسول و امام کنار قرآن نباشد دست انسان به معارف قرآن می رسد یا خیر؟ آیا این که ما امام را رها کنیم، راهی برای رسیدن به رضوان با قرآن به تنهایی هست یا خیر؟ این روشن است که امام ما را با قرآن حرکت و سیر می دهد و هدایت با قرآن به ما داده شده است. لکن سوال این است که بدون امام هم ما می توانیم با قرآن حرکت کنیم یا خیر؟ در واقع همانطور که زمان رسول خدا با رسول همراه بودیم بعد از او دیگر نیازی به کسی مثل رسول که علم الکتاب را داشته باشد نیست؟!

در این روایت منصور بن حازم برای اینکه این ادعای کفایت قرآن برای سیر در مقام رضوان الهی بعد از رسول خدا را ابطال کند، سوال کرده است که این قرآن چگونه حجت بین ما و خداست درحالیکه هرکسی بنابر نظر خود به قرآن استناد می کند. در واقع می گوید نمی شود خدا حجتی برای ما قرار دهد ولی ما را در این تحیر و تشطط فهم از قرآن رها کند. این چه حجتی است که برای ما قابل دست یابی نیست و هرکسی هرچه بخواهد به این کتاب نسبت می دهد. این همه اختلاف در فهم از این کتاب نشانه است که این کتاب به تنهایی حجت نبوده و علم این کتاب در نزد ما نیست.

لذا ثابت می شود یک قیمی برای قرآن هست که همانطور که در زمان رسول خدا، امت با تبیین حضرت از قرآن سیر می کند، بعد از ایشان هم با حجت باید حرکت کند؛ ثابت می شود کسی هست که علم این کتاب در نزد اوست و در دریافت این علم و تبیین آن عصمت هم دارد. کسیکه قولش در مورد قرآن حجت باشد و هرچه در مورد قرآن گفت بدون چون و چرا قبول شود. کسی باشد که علم دیگری داشته باشد و الا که او هم یک قول در کنار بقیه اقوال می شود.

در ضمن به کمک روایات یک نگاه عمیق تری بدست می آید که این کتاب یک نسبت وثیقی با خود این معلم و مبین آن خواهد داشت. حقیقت علم کتاب باید بدست او باشد و علم او متفاوت با علم ما به قرآن است. باید حقیقت قرآن در وجود خودش باشد تا بتواند ما را درجات این کتاب حرکت دهد. همانطور که قرآن به قلب رسول داده شده است به او هم عطا شود. «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»<sup>۲۰</sup> همه مقامات قرآن در وجود خود اوست که می تواند شما را در آن سیر دهد.<sup>۲۱</sup> پس برای سیر در درجات ایمان و رضوان الهی ما نیاز به کسی داریم که این نیاز را برطرف کند. کتاب الله این مشکل را برطرف نمی کند و علم این کتاب دست ما نیست.

<sup>۲۰</sup> - سوره مبارکه شعراء آیه ۱۹۲ تا ۱۹۴

<sup>۲۱</sup> - حتی این بحث به تحلیل لیالی قدر خواهد کشید که قرآن در آن شب نازل می شود که با آن تقدیر سال رخ خواهد داد. امام با قرآن سال را تقدیر می کند. طرح و نقشه یکساله با نزول طرحی از قرآن برای آن سال واقع می شود و این بر صاحب لیلہ القدر و امر واقع می شود.



## اشاره به بحث حجیت ظواهر و ارتباط مردم با قرآن

البته روشن است بحث هایی اینجا مطرح می شود که آیا قول اخباریون تمام است که قرآن مطلقاً حجت نیست الا اینکه بیانی از امام در مورد آیات وارد شود و به همان میزان قرآن قابل احتجاج است یا خیر؟ ما بنای بر این نداریم که اینجا این بحث را مفصل بحث کنیم ولی روشن است که حدی از فهم قرآن از طور فهم ما خارج است. حتماً در شانی از شئون قرآن، ما مخاطب قرآن نیستیم.<sup>۲۲</sup>

در روایت معروف مناظره امیرالمومنین با زندیق در مورد قرآن که در کتاب شریف احتجاج نقل شده است، حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ رَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ وَ عِلْمِهِ بِمَا يُحْدِثُهُ الْمُبْدُلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كِتَابِهِ قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ فَجَعَلَ قِسْماً مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنُهُ وَ لَطَفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أُمَنَّاؤُهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۲۳</sup> یعنی یک قسم از معارف قرآن هست که با همین ظواهر به انسان قابل انتقال است. این عمده کاری است که در تفسیر نوشتن های رایج موجود است. لکن قسم دیگری که ما باید به آن دست پیدا کنیم، از جنس دیگری است که با سیر با امام و رشد ایمانی حاصل می شود؛ قسمی از معارف قرآن است که با شرح صدر و صفای ذهن و لطافت در حس ایمانی واقع می شود. یک قسم هم هست که فقط در اختیار امام است که راسخون فی العلم هستند.

در ضمن باید دقت کرد که حتی سطحی از معارف قرآن هم که بنظر می رسد بدون نیاز به امام قابل فهم است، واقعاً بدون امام و انکار او از فهم انسان خارج می شود. کسی که از وادی ولایت امام بیرون می شود، ارتباطش با قرآن به سمت قطع شدن می رود.

در آیه شریفه فرموده: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً»<sup>۲۴</sup> یعنی کسی که مومن به وادی آخرت نباشد (که در روایات به ولایت حضرات معصومین تفسیر شده است) چیزی از قرآن بدست نمی آورد و فهم و معرفتی حاصل نمی شود. اینکه در آیات مکرری کفار را کر و کور معرفی می کند از همین مسئله پرده

<sup>۲۲</sup> - اشاره به صحیح زید شحام که فرمود: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» الكافي، ج ۸، ص: ۳۱۱

<sup>۲۳</sup> - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۲۵۳

<sup>۲۴</sup> - سوره مبارکه اسراء آیه ۴۵

بردار می کند.<sup>۲۵</sup> کسی که سمعی برای او نباشد استماع نمی تواند بکند. فهم و معرفت در معارف دینی یک امر پیچیده ای است که ساده نباید معنا شود.

بلکه اصلاً کسی که در مسیر جحد و انکار ولایت حرکت کرد، قرآن همین فرد را اضلال هم می کند. در سوره مبارکه بقره فرمود: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ \* الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۲۶</sup> همین آیات قرآن برای کسی که نقض عهد کرده و رشته ولایت را قطع کرده است، سبب اضلال است. اینکه در روایت فرمود: «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ»<sup>۲۷</sup> مقصود همین تلاوت است که بیرون وادی ولایت واقع می شود. کسانی بودند که تاریخ اسلام را بدست گرفتند و جوری قرآن را تبیین کردند که تابعین آنها فرق بین امیرالمومنین و معاویه را نمی فهمند. این اضلال به قرآن نیست؟!

همین جا روشن می شود که این امام برای اینکه ما را در وادی معرفت به قرآن حرکت دهد، یک اعمال ولایت گسترده ای خواهد داشت، تا ظرفیت برای دریافت این معارف حاصل شود. حقیقت علم قرآن یک امر ساده ای نیست که به همین راحتی حاصل شود، بلکه امامی که واجد این حقیقت است با ایجاد رشد در درجات ایمان، ظرفیت برای سطوح دیگر را فراهم می کند. انسان به میزانی که وارد محیط ولایت امام شود، می تواند از دریای بیکران قرآن بهره مند شود. به همین میزان است که حجاب کنار می رود و حقایق مشکوف می شود. در طرف مقابل به مقداری که انسان از امام دور شود، حجاب بیشتر خواهد شد.

اگر در آیه شریفه فرموده: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۲۸</sup> نشان می دهد که دسترسی به این حقیقت نیاز به طهارت دارد و اصل آن در اختیار ائمه طاهرين است. در رتبه بعد به میزانی که در انسان طهارت باشد و در درجات ولایت امام سیر کند، از این حقیقت بهره مند می شود. ولی کسی که در محیط انکار و جحد و کفر بیافتد و در محیط رجس، سیر کند از این قرآن حتماً دور خواهد شد. والحمدلله...

<sup>۲۵</sup> - آیاتی مانند «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» سوره مبارکه فصلت آیه ۴۴. یا آیه شریفه: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّبْءِ يَنْفَعُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۱

<sup>۲۶</sup> - سوره مبارکه بقره آیات ۲۶ و ۲۷

<sup>۲۷</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۹، ص: ۱۸۴

<sup>۲۸</sup> - سوره مبارکه واقعه آیات ۷۷ تا ۷۹